

همه‌گیری کرونا به جنوب کشور رسید



ایرج حریری، معاون کل وزارت بهداشت از افزایش موارد ابتلا به کرونا در برخی استان‌های جنوبی کشور خبر داد و گفت: در حالی که روند شیوع کرونا در سایر نقاط رو به کاهش است، اما در سیستان و بلوچستان، هرمزگان و جنوب کرمان شاهد افزایش آمار روزانه موارد مبتلا به کووید-۱۹ هستیم. البته در مجموع در

گزارش جام جم از دشواری زندگی حاشیه‌نشین‌ها از کرمانشاه تا تهران

آلونک‌های بی‌پناهی

برای اجاره یک اتاق ۱۲ متری در کوره‌های آجرپزی شمس آباد تهران باید ۵ میلیون تومان پیش و ۴۵۰ هزار تومان اجاره پرداخت کرد

حاشیه فقط شهرک فدک نیست، حاشیه‌نشین هم فقط آسیه پناهی نیست. حاشیه‌نشین‌ها همه جا هستند، از کرج بگیرد تا زاهدان، اصفهان و آذربایجان و همین جادر تهران که تلفیق کاریکاتوری برج‌ها و آلونک‌ها مضحک است. اسمش حاشیه شهر است، اما زیاد هم در حاشیه نیست. چسبیده است به شهر تهران، ۳۰ تا ۴۰ دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد تا از برج‌های سر به فلک کشیده شهر فاصله بگیریم و به حاشیه شهری برسیم که حالا جزئی از شهر شده، درست شبیه شهرنشینی و حاشیه‌نشینی که این روزها فاصله‌اش برای عده‌ای مثل موبایراک است. در شرایطی که هر روز اجاره خانه‌ها بالا می‌رود و شرایط اقتصادی بسیاری از خانواده‌ها را در تنگنا قرار می‌دهد، اسباب‌کشی از مناطق شهری به حاشیه‌نشینی سرعت گرفته است.
باین حال حاشیه‌نشینی هم خرج دارد و برای چپیدن زیر سقفی مینیاتوری باید دست به جیب‌شد. اجاره یک اتاق ۱۲ متری در حاشیه تهران و در کوره‌های آجرپزی شمس آباد برای خانواده‌ای که به قول معروف از اینجا رانده‌واز آنجا مانده شده حدود پنج میلیون تومان پیش و ۴۵۰ هزار تومان کرایه آب می‌خورد.



لیلا شوقی

جامعه

بزرگراه آزادگان شلوغ است، برای رسیدن به کوره‌های آجرپزی، باید از یکی از خیابان‌های فرعی پیچید که نامی ندارد و کسی با رنگ مشکی اسم شمس آباد را به دیوار نوشته است. آسفالت‌های خیابان نواست. هنوز آفتاب رنگ و رویش را نبرده است. بعد از گذر از خیابان بلند، خودروها و کارگران پیدا می‌شوند. کارگران مشغول کارند و روی جاده رنگ‌ورو رفته خاکی، آسفالت داغ می‌ریزند. از زیرگذر که عبور می‌کنیم، دنیای دیگری پیدامی‌شود.

زمین‌های کشاورزی، کارخانه‌های ضایعات و انبارهای شهرداری جاده را دوره کرده‌اند. درخت‌ها و زمین‌های کشاورزی که تمام می‌شود، نوک کوره‌های آجرپزی، خودشان را نشان می‌دهند. با معلوم شدن کوره‌ها، رنگ خاکی، آفتاب، گرما و گرد و خاک معلق در هوا، خودشان را هوار می‌کنند در فضا. حالا تا چشم کار می‌کند، گودال‌های بزرگ، کوره‌های بلند سر به فلک کشیده و خاک است که دیده می‌شود. اینجا حاشیه‌های شهر تهران، کوره‌های آجرپزی شمس آباد است.

آب و برق عاریه‌ای



تا چشم کار می‌کند، گودال است و گودال، همه اهالی اینجا در «گذر گودی‌ها» زندگی می‌کنند. چند اتاق کوچک، چسبیده به هم، خانه گذر گودی‌ها را می‌سازد. در ورودی یکی از گذرها، با یک در چوبی، تیرهای بلند چوبی و یک پرده سوراخ رنگ‌ورو رفته، پوشیده شده است.

پسرچه ده دوازده ساله‌ای زیر سایه ایستاده و زل زده است به خاکی که از خودروها مان عبور از جاده به رقص

درمی‌آیند. خانه پسرچه روی یک تپه کوتاه است. پرده که کنار می‌رود، خانه پیدا می‌شود. یک بالکن باریک و بلند ورودی خانه است. ظرف، لباس، چوب، پارچه و نایلون از راهروی ورودی، آویزان است.

بازار شامی اینجا راه افتاده است. بالکن، دیوار کوتاه نیم‌متری دارد؛ دیواری که به اندازه کمر پسرچه است. گودال عمیق زیرپا تنها منظره این «پنت‌هاوس» گلی است. دریایی از نایلون، بطری و پلاستیکی‌های رنگارنگ، دیگر منظره‌های پیش‌روی این خانه است. مادر پسرچه لیخند به لب، به استقبال می‌آید.

صورتش آفتاب‌سوخته و زمخت شده است. دخترچه دو ساله‌اش با پای برهنه از پشت پای مادر پیدا می‌شود. حالا ۱۵ سالی می‌شود که مادر در این خانه

زندگی می‌کند؛ در خانه‌ای که ۱۲ متری.

می‌گوید: «ماهی ۲۰۰ هزار تومان اجاره می‌دهم.» برای همین خانه اما چهار میلیون تومان پول پیش هم داده است. خانه‌ای که آب و برقش عاریه‌ای است و همسرش که حالا در کمپ اعتیاد بستری است، از خیابان به اتاقش کشیده است. خانه‌اش اما گاز ندارد و تنها سرویس بهداشتی هم جایی در انتهای دالان باریک، فرسنگ‌ها به خانه‌اش فاصله دارد.

دالان بالکن پر از سنگ و زباله است و دخترچه مادر پسرچه لیخند به لب، به استقبال می‌آید. صورتش آفتاب‌سوخته و زمخت شده است. دخترچه دو ساله‌اش با پای برهنه از پشت پای مادر پیدا می‌شود. حالا ۱۵ سالی می‌شود که مادر در این خانه

با ایزوگام اضافه

حد فاصل بین گلدسته و کوره‌های آجرپزی پر از زمین کشاورزی است. گندم‌های سبز، در نور آفتاب می‌رقصند. گندم‌ها تنها رنگ سبز فضا هستند. بعد از گذر از زمین‌های کشاورزی و دور شدن از کوره‌ها، سر ساختمان‌های چند طبقه پیدا می‌شود. گلدسته، یک خیابان اصلی بیشتر ندارد. دور تا دور خیابان پر از مغازه است. هرکسی که بخواهد در کوره آجرپزی خانه‌ای اجاره کند، باید با مشاور مسکن صحبت کند. همه مشاورهای املاک گلدسته به جز دو تا بنگاه، خانه در کوره‌ها کرایه نمی‌دهند.

یکی از مشاوران مسکن، اول نگاه می‌اندازد به ما و بعد می‌پرسد: «برای فیلمسازی یا برای انبار، اتاق اجاره‌ای می‌خواهید؟» می‌پرسم مگر برای انبار هم اتاق کرایه می‌دهید؟ مشاور املاک جواب می‌دهد اتفاقا اتاق‌های کوره‌های آجرپزی، مناسب انبار است. خیلی از اتاق‌ها را شهرداری به عنوان انبار اجاره کرده‌است. اما این دلیل نمی‌شود که هیچ خانواده‌ای نتواند در آنجا اتاقی را اجاره کند. هر مستاجری برای اجاره بها، باید پنج میلیون تومان پول پیش و ماهی ۴۰۰ هزار تومان هم اجاره دهد. مشاور املاک بعدی، خودش صاحب یکی از کوره‌هاست و حالا چند اتاق خالی دارد. می‌گوید: «باهاات راه می‌آیم. با پنج میلیون تومان پول پیش و ماهی ۴۵۰ هزار تومان اجاره، صاحبخانه می‌شوی.» صاحب کوره توضیح می‌دهد که می‌خواهد سقف اتاق‌ها را ایزوگام کند و این یعنی، برخلاف اتاق‌های دیگر، در زمستان و پاییز دیگر نباید دل‌نگران کردن کردن سقف خانه شد. مشکلی که در روزهای سرد زمستانی، برای بسیاری از خانه‌های کوره‌های آجرپزی پیش می‌آید. از خیابان محله گلدسته هم می‌توان ساختمان باریک و دراز کوره‌ها را دید. ساختمان‌های گلی چشم دوخته‌اند به آسمان.

پر از وسایل است. اجاق گاز رنگ‌زده، دوچرخه بدون چرخ و اتاقی پر از توپ رنگی، اتاق‌های کوچک را پر کرده است. بعد از گذر از اتاق‌ها، ته راهروی ۵۰ متری، یک دستشویی، خودش را نشان می‌دهد. دستشویی‌ای که کاشی‌هایش شکسته، زرد و کثیف است. در گذر گودی‌ها خبری از حمام نیست. زن باید بچه‌هایش را برای حمام کردن به کوره آجرپزی همسایه ببرد. باد گرم می‌پیچد به درون دالان و پرده نازک اتاق زن را کنار می‌زند. اتاق رنگ‌ورو رفته پیدا می‌شود؛ اتاقی که رنگ دیوارهایش ریخته و یک پنجره باریک و رنگ‌زده، که از گچ دیوار بیرون زده، تنها هواکش داخلش است. هوای داخل اتاق، گرم و خفه است. یک پسرچه چندماهه، کم‌زمن خوابیده است، چند مگس روی سر نوزاد، در حال پرواز است.

آب چاه و برق مشترک

از پنت‌هاوس کاهگلی فاصله می‌گیریم و در جاده خاکی قدم می‌زنیم تا می‌رسیم به یک گذر دیگر، به کوره آجرپزی که تا پنج سال پیش خاموش و ساکت زیر نور آفتاب نشسته بود و حالا چند ماهی است که دوباره رونق گرفته و آماده فعالیت است. این گذر، گودال عمیق‌تری دارد، برای رسیدن به این گذر، باید از راه خاکی و گلی ورودی کوره گذشت و وارد گودال شد. خاک کوره را صاف کرده و زه کشیده‌اند تا همه چیز آماده کار شود.

شلاق خشن و داغ آفتاب بر سر و صورت می‌تازد، می‌سوزاند و گرم می‌کند. درون گودال از هر نقطه دیگری، داغ‌تر و گرم‌تر است. کنار محوطه چند صد کیلومتری فضای کوره، ردیف کوتاه و باریک خانه‌ها پیدا می‌شود.

یک آبخوری دم در ورودی خانه‌ها قرار دارد، آبخوری‌ای که دو شیر آب دارد. یکی از شیرهای آب اما خراب است. ردیف اتاق‌ها کنار هم پیدا می‌شود. چند دختر و پسر کوچک، درون حیاط باریک، پابرهنه، در حال دودیدن هستند. پسرچه کوچکی، روی دوچرخه‌ای، با لاستیک‌های پنجر دوچرخه‌سواری می‌کند. مردی

چروکیده و آفتاب‌سوخته‌اش دست می‌کشد روی صورت و صورت خیس از عرقش را پاک می‌کند. یکی از چشم‌های پیرمرد، خاکستری است. پرده سیاه ناینمایی روی یکی از چشم‌هایش کشیده شده است. می‌گوید: «اینجا نه درمانگاه دارد و نه داروخانه.» حرفش که به اینجا می‌رسد، دو دختر کوچک از سربالایی به جاده می‌رسند. پای یکی از دخترها، از خون تازه خیس است. پایش در سربالایی، سر خورده و سنگ پای دخترچه را زخم کرده‌است.

دخترچه از درد می‌خندد. چشمان روشن سبزش، پر از اشک است، اما لبان ترک خورده‌اش به خنده باز است. دخترک کلاس ششم است و برای رفتن به مدرسه، باید از راه باریک خاکی کوره‌ها به محله گلدسته برود. درست شبیه پدر بزرگش که برای خرید از داروخانه یا میختاچ زندگی، باید به گلدسته برود.

جایی که پیاده، نیم ساعت تا کوره راه است. پیرمرد می‌گوید: «تنها مغازه اینجا، یک سوپرمارکت است.» سوپرمارکتی که درواقع یک اتاق شش‌متری، تاریک و بدون هواست. جایی که با چند قفسه و دو یخچال و یک پیشخوان پر شده است. روی قفسه‌ها، پر از شامپو، پودر لباسشویی و صابون است. درون یخچال‌ها هم با بستنی و نوشابه پر شده است. از میوه، پیاز و سیب‌زمینی خبری نیست.

یک کیسه‌س برنج صاف و چند روغن، تنها اجناس گران‌قیمت این سوپرمارکت هستند. از سوپرمارکت که به بیرون می‌آییم، نور و هوای گرم به استقبال می‌آید. حالا می‌شود نفسی تازه کرد. مرد مغازه دار می‌گوید: «من تنها کسی هستم که در اینجا کوره‌های آجرپزی‌اند.» صاحب مغازه می‌گوید که حالا هم فصل کار و هم فصل اجاره کردن خانه‌هاست. هر کارگری برای هر خشت زدن، هزار تومان می‌گیرد. اگر دست کسی خیلی تند باشد، روزی ۷۰ تا ۸۰ هزار تومان دستمزد می‌گیرد. کنار سوپرمارکت، جاده خاکی منتهی به گلدسته، در گرما، می‌رقصد.

جوان از انتهای راهرو با دو دبه پر از آب پیدایش می‌شود. نفس‌زنان، راه می‌رود، بعد دبه‌ها را می‌ریزد روی کولر آبی که دم در اتاقی قرار دارد. اتاق ۹ متری است و برای هر ماه حدود ۴۰۰ هزار تومان اجاره بها می‌دهد. از زمانی که ازدواج کرده است، یعنی شش‌سال پیش تا به حال، در این اتاق زندگی کرده است. در همین اتاق هم اعضای خانواده‌اش، پنج نفره شده‌است. می‌گوید: «اینجا برای صاحب کوره است. او این اتاق‌ها را به ما اجاره می‌دهد.» به جز اجاره بها، پنج میلیون تومان هم پول پیش خانه داده است. اتاقش مرتب است. دو کم‌لباس، کنار هم قرار دارند و اجاق‌گاز خاموش و پوشیده هم روبه‌رویشان است. بوی نه تمام اتاق را پر کرده است. تنها تهویه اتاق، یک پنجره بسته است. می‌گوید پنجره‌ها را جوشکاری کرده‌اند تا درد به خانه نیاید. در آرنی‌خانه را هم با یک قفل می‌بندند. در انتهای حیاط، اتاق‌ها، دو سرویس بهداشتی و یک حمام قرار دارد. سرویس‌های بهداشتی تمیزند. حمام این گذر آب گرم دارد. مرد جوان می‌گوید: «آب، برق و گاز اینجا مشترک است. ماهی ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار تومان تنها هزینه برق این خانه‌هاست.» خانه‌ها البته هزینه آب نمی‌دهند. آب این گذر، از منبع آبی که در کوره قرار دارد، تامین می‌شود. آبی که نه از لوله‌کشی آب شهری که از چاه‌های کشاورزی تامین می‌شود.

یک سوپرمارکت



تا چشم کار می‌کند، کاهگل و اتاق‌های کوچک قرار دارد. هیچ ساختمان چند طبقه‌ای وجود ندارد. پیرمردی خمیده، نفس‌زنان از سربالایی یکی از کوره‌ها بالا می‌آید. از شیب که رد می‌شود، نفس تازه می‌کند و با دستان

سطح کشور، موارد بستری و مرگ‌ومیر نسبت به اسفند ۷۰ تا ۸۰ درصد کاهش داشته است. حریری در تشریح وضعیت کرونا در سیستان و بلوچستان عنوان کرد: روند افزایش موارد در این استان از نیمه دوم اردیبهشت شروع شد، اما در چند هفته اخیر میزان ابتلا به شکل نگران‌کننده‌ای افزایش یافته

سستاران کوره‌های شمس آباد در روز شنبه افزایش اجاره بها دارند، تاکی، هاشمی، جام جم



کسانی که ضمن مقاومت برای ترک محل، فحاشی می‌کنند، دست به کنک‌کاری می‌زنند و حتی تهدید می‌کنند. بله، شاید اینجا درست باشد ولی یک مامور که قرار است خانه آمال و آرزوی یک عده را خراب کند باید حس آنها را بفهمد. شاید ماموران بگویند ما ماموریم و معذور، بله این هم درست است. پس اشکال در ساختار اداری هم هست که از یک سو مامورانی را که در خط مقدم برخورد با قانون‌شکنان قرار می‌گیرند آموزش (ارتباطی و روان‌شناس) نمی‌دهد و از سوی دیگر اگر همین ماموران حکم را اجرا نکنند و دست‌خالی برگردند، توبیخ می‌کند. درواقع ماموری می‌تواند در مواجهه با حاشیه‌نشین‌ها ترحم و منطق را به هم بیامیزد و از خود انتعاط نشان دهد که اختیار داشته باشد، درعین‌حال مهارت حل مساله را نیز آموخته باشد. با این حال آنچه گفتیم نافه وظیفه انسانی نیست. پاسخ این سوال که آیا یک مامور اجرای احکام به هرنجوی که دلش خواست، می‌تواند با متخلفان و معترضان برخورد کند، قطعاً منفی است. در فضای عمومی جامعه هیچ‌کسی درهیچ لباسی حق ندارد هرطور که دلش خواست با مردم رفتار کند و به بهانه اجرای قانون دست به هر کاری بزند. شکل اعمال قانون باید طوری باشد که هم افراد آسیب‌نبینند و هم افکار عمومی جریحه‌دار نشود، درست برخلاف اتفاقی که برای آسیه پناهی افتاد که هم خودش آسیب دید و هم افکار عمومی جریحه‌دار شد. البته شمه‌کلید حل این مشکلات، حل معضل حاشیه‌نشینی و خشکاندن ریشه‌های شکل‌گیری آن است ولی چون هزار وعده خوبان یکی وفا نکند، لااقل رعایت آداب برخورد با اقصشار آسیب‌پذیر جامعه می‌تواند انتیاعات اجتماعی و اثرات منفی آن برروح جامعه بکاهد. به ویژه اینکه در حکومت اسلامی یکی از اصول مهم رعایت حقوق محرومان است.



دستاچه‌ای یک چهاردیواری توسری خورده بسازد و به امید یافتن حق آب و گل، آنجا بماند و تکان نخورد. اینجااست که می‌گوییم حرف‌زدن سخت است چون کسی که آه در بساط ندارد و دولت و نهادهای حمایتی نیز از او حمایت نمی‌کنند قطعا راهی جز این ندارد. اما اگر چنین حقی را برای همه قائل باشیم آن وقت سرنوشت شهرها، گسترش بی‌رویه آنها، شکل‌گیری حاشیه‌های دردسرساز که مردمش هم آب و برق و گاز می‌خواهند و هم انتظار جاده و خدمات درمانی دارند چه می‌شود؟ آیا باید اجازه داد هرکه هرچه دلش می‌خواهد انجام دهد، هرجایی ساکن شود، خدمات بخواهد و هیچ پرداختی نداشته‌باشد، دست‌آخر نیز مقاومت کند و حاضر به ترک محل نباشد؟

پاسخ حتماً خیر است، چون همه اینجا که گفتیم از مصادیق کارهای غیرقانونی است که فقط معضلات اجتماعی را گسترش می‌دهد. اما این‌که باید با افراد ساکن در این مناطق چه کرد و چگونه تا کرد مبحث دیگری است که اتفاقاً می‌شود درباره‌اش مطالبه‌گری کرد. شاید الان ماموران اجرای احکام بگویند بسیاری

مرگ آسیه پناهی در کرمانشاه بار دیگر زخم کهنه سکونتگاه‌های غیررسمی را در کشور تازه کرده است

حاشیه‌های ناتمام حاشیه‌نشینی



مریم خیار

جامعه

آسیه پناهی اخم داشت، لیخند هم داشت، ته چشم‌های میشی رنگش غصه هم داشت. آسیه آدم بود دیگر، مثل همه ما. هم می‌خندید، هم ابرو در هم می‌کشید و هم غصه می‌خورد، حتما اشک هم زیاد می‌ریخت. آسیه اما حالا تمام شده و رفته میان خاطره‌های تلخ، خاطره یک انسان که هم زن بود، هم فقیر و هم باتوی سن گذاشته.

اول خرداد که پیکرش روی دوش مردم کرمانشاه به سمت روستای سرباب سر فیروزآباد حرکت کرد، دیگر نه از لودر شهرداری خبری بود که او توی بلیش نشست و نه از آلونک کوچکش در شهرک فدک که حکم تخریب داشت. اما از آن روز، صحنه اعتراض آسیه به ماموران، دو دستی چسبیدنش به آن آلونک، فریادهایش، چیخ‌کشیدن‌ها و غصه خوردنش هایش میان مردم می‌گردد و از این گوشه به آن گوشه‌ی می‌چرخد و نو به نو تفسیر می‌شود.

آسیه پناهی، زن کرمانشاهی رفت، با صورت خوشی هم نرفت، جوری را سفر جمع کرد و به دیار باقی شتافت که غیرمنتظره بود، یک جورهایی دل ریش‌کن بود، طوری که می‌شد کلی برایش سوگنامه نوشت که نوشته هم شد البته. آسیه یک زن بود، زنی نزدیک به دهه ششم زندگی،

مادری با گرد تک‌بندی برچهره و آن دست‌های زحمتکش. آسیه یک زن فقیر بود که به یک آلونک در گوشه‌ای از شهر کرمانشاه دل خوش کرده بود، زنی که اگر فقیر نبود، گذرش نه به آلونک که شاید به شهرک فدک هم نمی‌افتاد. آسیه یک زن فقیر یا به سن گذاشته بود هم، شاید با چندین و چند تارموی سفیدمیان‌گیسوانش.

آنچه دادستان آسیه را در مرکز توجه رسانه‌های به‌ویژه مجازی قرار داده همین تلفیق خاص زن فقیر پیر بودن است، معجونی که درجالت عادی موجب ترحم می‌شود چه رسد به وقتی که نقش اول داستان، زندگی‌اش با مرگ تمام می‌شود، آن هم مرگی پس از ساعتی درگیری لفظی و فیزیکی با ماموران اجرای احکام که آمده بودند سقف بالای سر زن را خراب کنند.

اما آیا آسیه فرد تماماً بی‌گناه این ماجراست؟ آیا او قربانی محض است و همه غیر از او مقصرند یا این که او خودش نیز سهمی در این اتفاق داشته؟ برای پاسخ دادن به این سوالات حتی قلم نویسنده می‌لرزد چه رسد به دلش، ولی پرده اشک را که از جلوی چشم هاکنار برزنیم و بغض ایستاده در گلو را قورت دهیم و به منطق و استدلال مجال حضور بدهیم، آسیه و صدها آسیه مثل او نه تنها در کرمانشاه که در همه نقاط کشور که فقر دیوار آلونک‌ها و حاشیه‌ها و زوری‌ساز‌ها را بالا برده، نفس می‌کشند و دیر نیست روزی که خبری مشابه از آنجا‌ها نیز گوش برسد.